



یادداشت‌های موسيقی

دبیله شماره پیش

یک شاگرد هاسکانی

هنگام اقامات خود در لندن هاسکانی در جلو مهمانخانه که هتل ساخته بود شنید يك نوازنده ارگ انترهتزوی (سوار روستائی) را در ارگ خود مینوازد شخص تکه نامبرده را بسیار تندتر از آنچه باید میزد هاسکانی قاب نیاورده بکوچه پائین رفته بزنده ارگ بزدیگ شد: « تو این تکه را تند میز فی اکنون برایت نشان میدهم که چگونه باید آنرا بنوازی » موسيقی دان کوچه کرد هیچراشد:

مگر شما گستید؟

هاسکانی میگوید:

— چنین پیش آمده است که من خود سازنده این تکه ام و در روی ارگ میزان صحیح آن تکه را اجرا میکند.

بنظر آورید تعجب و از جا در رفتن هاسکانی را وقتیکه با مدد فردای آرزو در جلو مهمانخانه همان نوازنده ارگ را می‌بیند با يك لوحه که در آن نوشته است: شاگرد هاسکانی.

مدیر اپرا یکروز شخصی را پذیرفت که در هنر درام نویسی مبتدی بوده و برای او نسخه خطی یک اپرا را پیچیده و با نواری بسته فراز آورده بود او از مدیر خواهشمند شد که اپرایش را خوانده نظر خوبش را باو بگوید.

سپس بیش از ده بار برای دریافت پاسخ نزد مدیر باز آمده در پایان شش ماه دوندگی مدیر راضی شد که از روی بزرگواری با یک جبروت بیمانند نظر خود را چنین اظهار کند.

- جوان اجازه بدھید شما را بیندی داده بگویم امیدواریهای خود را قدری بتأخیر بیندازید و نسخه خطی را بایک ادای بزرگ منشاه سویش دراز کرد.

مصنف هر دو دگفت:

- شما گمان میکنید من هیچ هنری ندارم؟

- هرگز چنین چیزی نمیگویم.

- بالاخره اثری که مقتضی خرم آنرا از نظر شما بگذرانم؟ ...

- البته استعدادی را نشان میدهد لیکن در خور اپرا نیست.

- بسیار سیاس دارم از نظریات و نصایح شما لیکن اجازه بدھید از انها استفاده نکنم.

در اینوقت جوان بر پا خاسته بیندی نواری را که دور نسخه بسته بود باز کرد و بمدیر نشان داد که نسخه خطی عبارت بود از دفتری با اوراق سفید.

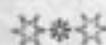
سازنده این نیرنگ (Reyer) نام داشت که میدانیم بسیار مستعد بوده آثار تآتری او (استاد و لفرام) «ساکونتان»، مجسمه، سیگورد و سالاهبو امروزه در بوته فراموشی افتاده اند لیکن صفات بکر انها را نمیتوان انکار کرد. ارنست ریر مسلمان یک موسیقی دان تآثر واقعی بوده است.



یک استاد موسیقی شاگردان خود را چنین طبقه بندی میکرد:
آنکه میخواهند و میتوانند، آنکه میتوانند و نمیخواهند، آنکه نمیخواهند

و نمیتوانند، آنانکه نمیتوانند و نمیخواهند.

ژان دودین Udine هیافزود: نسبت بآنانکه نمیتوانند و نمیخواهند بی اعتمای برای آنانکه میخواهند و نمیتوانند دلم میسوزد در آنانکه میتوانند و نمیخواهند بدیده خواری هینگرم و آنرا که میتوانند و میخواهند آفرین می‌گویم.



ژان دودین کتابی در اخلاق موسیقی دانان نوشته در آنجا از دوست خود

(ژیده) (۱) چنین مینویسد:

» دوست من ژیده تنها از موسیقی زندگی نمیکند بلکه در موسیقی زندگانی می‌کند در هنر شاعرانه اش که هیچ چیز نمی‌تواند از کار باز دارد بویژه در قلب وی بلبل موسیقی از نغمه سرائی فرو نمی‌شنیند هیچ خیال هیچ کار این هوش موسیقی را از آندیشه هوسیقی و بیان موسیقی کنار نمیکند موسیقی او بهترین و والاترین آئینه است که افکار و تأثیرات و مهربانیها و خواب و خیال ویرا هی قاباًند.

موسیقی ژاک دالکروز کوش را و دل را خوشانید است و مرد را بهتر از آنچه هست می‌سازد آیا می‌توان عنوان افتخاری زیبا قر از این داشت.

پایان

ژاک دالکروز
پرماں جامع علوم اسلامی

(۱) ژاک دالکروز در مجله (سویس موزیکال) چنین امضا میکرد.

